

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هفتم، شماره بیست و ششم، تابستان ۱۳۹۶
صفحات ۵ - ۲۵

علم و علم‌آموزی در آموزه‌های اسماعیلی در دوره خلافت فاطمیان

احمد بادکوبه هزاوه^۱

محمد عبدالملکی^۲

چکیده

با اعلان خلافت فاطمی در سال ۲۹۷ در افریقیه، اندیشه اسماعیلی برای تحول در عرصه‌های کلامی، فقهی، علمی، سیاسی و کشورداری، بستر مناسب و جدیدی یافت. بررسی مفاهیم بنیادی آموزه‌های اسماعیلی در دوره اقتدار سیاسی فاطمیان می‌تواند به شناخت عمیق تحولات فرهنگی این سلسله یاری رساند. مفهوم علم و مبانی علم‌آموزی از جمله مفاهیم بنیادین فاطمیان است. اسماعیلیان ضمن بزرگداشت مقام علم و جایگاه عالمان، فراگیری علوم مختلف را از ضروریات مذهبی می‌دانستند. این مقاله می‌کوشد تا با بررسی تاریخی و محتوایی، ارتباط میان عناصر مختلف مذهب، از امامان تا سازمان دعوت و داعیان اسماعیلی را با مبانی علم و علم‌آموزی نشان دهد. ضمن آن‌که تشریح مفهوم و ماهیت علم از منظر اسماعیلیه و پیوند میان علم و شریعت در این مذهب از دیگر دستاوردهای این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: آموزش در اسلام، جهان‌شناسی اسماعیلیه، علم در اسماعیلیه، مبانی فکری فاطمیان.

۱. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). Hazaveh@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. Mohamadtarik86@yahoo.com

پذیرش: ۹۶/۰۶/۲۹

دریافت: ۹۶/۳/۲۲

مقدمه

عقاید فاطمیان شامل حوزه‌های گوناگون فقهی، سیاسی، اجتماعی، کلامی و جهان‌شناختی است. شناخت ماهیت علم از منظر اسماعیلیه پیوند استواری با مباحث جهان‌شناسی این مذهب دارد. از نظر اسماعیلیان، هدف کلی نظام عالم تبدیل عقل بالقوه به عقل بالفعل حقیقی و در نهایت تبدیل آن به عقل کل (خدا) است. در نگرش متفکران این مذهب، کمال امری اکتسابی است نه طبیعی. نخست باید از راه تربیت و تعلیم نفس، سپس از راه به وجود آوردن علم به امور الهی به دست آید (کرمانی، راحه العقل، ۱۵، ۳۳، ۷۴، ۸۳؛ همو، الرياض، ۵۹، ۷۳، ۷۹، ۸۰). عقل جزئی در هفت مرتبه، تکامل معنوی خویش را طی می‌کند و در طی مسیر و منازل خود برای رسیدن به عقل کل بر علم و دانش وی افزوده می‌شود و در هر دور، یکی از قوای عقل را دریافت می‌کند. این قوا شامل: دهر، حق، سرور، برهان، حیات، کمال و غیبه است (سجستانی، الینابیع، ۴۳-۴۱). غیبه نهایت عقل و کمال علم و معرفت است. در واقع فلسفه تاریخ و تکامل آن از نظر اسماعیلیه، افزایش معارف جدید و کسب علم در هر دوره تاریخی است (نک: راحه العقل، ۴۳۴).

اسماعیلیان به اصطلاح امروزی دارای فلسفه تاریخ خاص خود بودند که نقطاتی از عقاید اسلامی، یونانی، مسیحی، یهودی و گنوسی بود. از نظر آنان، زمان عبارت است از پیشرفت تدریجی ادوار هفتگانه که برای هر دور آن آغاز و پایان معینی وجود دارد. هر دوری با پیامبری ناطق آغاز می‌شود و با قیام قائمی به پایان می‌رسد. ناطق هرگز به تنهایی ظهور نمی‌کند، بلکه همواره پشتیبانی خاموش و صامت دارد که اساس شریعت و قوام دین اوست. این دو، یعنی ناطق و صامت، دو حد سفلی جسمانی‌اند که خداوند آنان را خلق کرده تا در روی زمین ما به‌ازای دو حد علوی روحانی یعنی سابق و تالی باشند (سجستانی، اثبات النبوات، ۱۹۳-۱۸۱). فلسفه تاریخ اسماعیلیه در چگونگی پیوستن انسان به خدا در مسیر زمان خلاصه می‌شود. در این فلسفه، انسان غایت آفرینش و رسیدن به عقل کل و معرفت، غایت انسان در تاریخ است. در نگرش این مذهب، مهم‌ترین عامل حرکت انسان‌ها و در نهایت حرکت تاریخ و تحول تمدن‌ها علم و معرفت است. «پس جهد کنید ... اندر طلب کردن علم تا بدان به خدای نزدیک‌تر

شوید» (ناصر خسرو، وجه دین، ۷).

سنت‌های فکری و تعالیم اساسی اسماعیلیه تا سال ۲۸۶ صورت و بیان متمایزی به خود گرفته بود که بعدها در دوره فاطمیان تحول و تکامل یافت. «اعتقاد رسمی در خلافت فاطمیان اسماعیلی از دو بخش تشکیل می‌شد: ظاهر و باطن. ظاهر شامل شکل محافظه‌کارانه اسلام از جمله فقه، احادیث، اخبار، اسناد، قرآن و تفسیر آن و دانش فرقه‌های گوناگون مذهبی بود. باطن نیز به دو بخش تقسیم می‌شد: ۱. تأویل شامل تفسیر استعاری قرآن، احادیث و دستورات مذهبی به منظور اثبات عقاید اسماعیلیان در امامت و جهان‌شناختی؛ ۲. حقایق شامل علومی نظیر نجوم، فیزیک و همه رشته‌های تاریخ طبیعی، مذهب، منطق و تناسب میان جهان و ارگانیزم بشر، فلسفه فیض مسائل زندگی روحانی، فلسفه مذهبی بود. این بخش برای همراه کردن علم و فلسفه با مذهب بود» (استرویوا، ۴۲).

اسماعیلیان بر اعتبار و ارزشمندی همه علوم و حکمت‌هایی که از طریق الهام ربانی یا تفکر انسانی حاصل می‌شود تأکید می‌کنند. نظام علمی آنان سطحی و دایره‌المعارفی نیست، بلکه کوششی در راستای یک جهان‌بینی ترکیبی است که مختص سستی به تنهایی نباشد. این رهیافت به اسماعیلیان اجازه داد تا از میراث علمی آن زمان بهره‌برداری کنند. اسماعیلیان علم و دانش گذشتگان - خواه وحیانی و خواه فلسفی - را متعلق به دیدگاه فراگیر و جهان‌شمول اسلام می‌دانستند. منابع آنها شامل همه کتاب‌ها و نوشته‌های مُنَزَل و آسمانی، کتب طبیعت، آثار فلسفی و علمی فیلسوفان و فرزنانگان و اندیشه‌های الهامی و شهودی نفوس زکیه‌ای بود.^۱ مطالب اصلی کتاب «الریاض» حمیدالدین کرمانی که یکی از کتب عقیدتی مهم اسماعیلیان است عبارت است از: نفس (کرمانی، الریاض، ۲۵)، عقل اول (همو، ۳۸)، هیولای اولی (همو، ۴۵) و اینکه آیا نفس انسان جزئی یا اثری از نفس کلی است یا نه، و به چه لحاظ انسان ثمره این جهان شمرده می‌شود؟

۱. رابطه عمیق و گسترده پاره‌ای از عقاید مذهبی اسماعیلیه با مبانی و مقبولات خاص فلسفی به گونه‌ای است که بعضی از پژوهشگران معاصر اسماعیلی به این نتیجه رسیده‌اند که اسماعیلیان در آغاز یکی از فرق معتدل شیعی بودند که در سیر زمان به صورت حرکت عقلی و با آرای خاص فلسفی ظاهر شدند؛ نک به: تامر، تاریخ الإسماعیلیه، ۱۴.

(همو، ۵۵). پر واضح است که این مسائل پیش از آن‌که مبانی عقیدتی مذهبی خاص باشد، مسائل مهم علمی و فلسفی آن زمان بوده‌است.

توجه عقیدتی اسماعیلیان به علوم به‌ویژه علوم عقلی را شاید از بی‌توجهی نسبی به حوزه‌های مختلف علوم نقلی نیز درک نمود. اسماعیلیان کوشش چشمگیری در بسط علوم نقلی نداشتند و شاید بتوان علت اصلی عدم ارائه آثار جدی در حوزه‌های حدیث، تفسیر، قرائت قرآن و تاریخ را این دانست که با توجه به دیدگاه آن‌ها نسبت به امام و وظیفه آن، خود را به چنین تلاش‌هایی نیازمند نمی‌دانستند و معتقد بودند امام یگانه مفسر شایسته این صحنه است. داعیان و علمای فاطمی آثار بسیاری در زمینه‌های علوم ظاهری و علوم باطنی و علم تأویل تألیف کردند، ولی اسماعیلیان فاطمی به علم تفسیر هیچ‌گونه توجهی نداشتند و در آن زمینه تنها به تعالیم امامان خود اکتفا می‌کردند. به همین سبب آن‌ها امام اسماعیلی را قرآن ناطق نیز می‌نامیدند و نص کتاب الهی را قرآن صامت می‌خواندند (قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ۲۵). به علل مشابه، توجه اسماعیلیان فاطمی به علم حدیث نیز محدود بود و آن‌ها در این زمینه به تعالیم و اقوال امامانشان بسنده می‌کردند؛ در هر صورت آنان به احادیث نبوی و روایات منقول از امامان قبلی خود، خاصه امام جعفر صادق (ع) ارج بسیار می‌نهادند و بسیاری از این احادیث و اخبار توسط قاضی نعمان، خاصه در دو کتاب دعائم و شرح الأخبار جمع‌آوری گردیده است.

مفهوم و ماهیت علم از منظر اسماعیلیان

علم، در فرهنگ و تمدن اسلامی مفهومی وسیع و گاه متنوع دارد. این وسعت و تنوع، خود را در فرق و مذاهب مختلف پهنه جهان اسلام می‌نمایاند. علم از منظر فقها متفاوت از علمی است که عرفا بدان معتقدند. همچنان که مفهوم علم از منظر فلاسفه چهارچوب متفاوتی با این هر دو دارد.^۱ با این حال در قرون میانه تمدن اسلامی، فرقه‌هایی پیدا شدند که معتقد بودند که علم، وسیله تحقیق برای دستیابی به آمال سیاسی و دینی است. بهترین گواه این سخن، معتزله و اسماعیلیه بودند (عطاءالله، ۳۸).

۱. نک به: روزنتال، دانش پیروزمند. تمام این کتاب مروری بر تاریخ مفهوم علم در قرون میانه اسلامی دارد.

اسماعیلیه از این منظر تفاوتی بنیادی با دیگر حکومت‌های جهان اسلام داشتند. کیش اسماعیلی تنها ادعای ساده واحدی در باب امامت نبود، بلکه در نظر بسیاری از گروندگان آن، راه اساسا جدیدی برای نگرش جهان و بیان و توضیح نقش و مقام انسان در آن بود. این خود مسأله جالبی است که چرا یک دعوت شبه سیاسی انقلابی به پیشوایی و رهبری جامعه اسلامی می‌بایست دریافت جدیدی از چگونگی برخورد حقیقت دینی با حقیقت علمی را نیز وجهه همت خود قرار دهد. بنا بر قول کرمانی، یکی از نظریه‌پردازان بزرگ اسماعیلی، تحصیل علم، شناخت نظام عالم طبیعت و مابعدالطبیعیه را، یعنی علم به این امور را نیز دربر می‌گیرد. این جنبه در بالاترین سطح با شناخت و درک کامل وحدانیت خداوند، یعنی توحید، آغاز می‌شود (واکر، حمیدالدین کرمانی؛ تفکر اسماعیلیه در دوره الحاکم بامرالله، ۹۵-۹۴)؛ بنابراین فراگیری علوم طبیعی و متافیزیک در مذهب اسماعیلیه امری دینی بلکه از ضروریات این مذهب است. از نظر کرمانی خداوند را باید با علم و نیز با عمل، خدمت و پرستش کرد. علم در این معنا باید تا سرحد امکان جامع باشد، و در عین حال، این چنین علمی وابستگی نزدیک به دسترسی داشتن به منبع خاص اطلاعات دارد. و نیز این علم، هم خاص است و هم عام، و مواد علم نظری و همچنین علم تنزیل و قوانین آن و کتاب مقدس را در برمی‌گیرد. رسیدن به علم کامل همان اندازه اساسی است که اعمال نیک و افعال به موقع عبادی اساسی است، و شاید نیل به علم اساسی‌تر هم باشد، زیرا عبادتی است در ذات و به ذات خود، و سبب نهایی رستگاری نفس و روح انسانی خواهد بود. به این ترتیب واضح است که انسان باید علمی را که مربوط به عبادت علمی است بجوید و به دست آورد (همان، ۹۴-۹۳). از نظر وی، عبادت علمی همان علم باطن است، یعنی علمی که منحصر از سوی دعوت منتقل می‌شود، و در نهایت امر از پیامبران و امامان، نه منبع و مرجع دیگر، نشأت می‌گیرد. این علم، چنانکه پیداست، در دسترس انسان‌های معمولی، حتی کسانی چون محمد بن زکریای رازی یا امام زیدی، که صرف نظر از این موارد، استعدادهای قوی عقلی و فکری مسلّم دارند، نیست. با وجود این، چنین دانشی از جهت آن‌که متضمّن علم و دانش به واقعیت حقیقی اشیاء است، جنبه علمی دارد (همان، ۸۷-۸۶). مؤلف مجالس المستنصریه دعا می‌کند که خدا علوم را در وی

ببفزاید که در آخرت وی مفید واقع شود (الشیرازی، ۵۱). آیا از این سخن او چنین مستفاد می‌شود که مراد اسماعیلیه از علم تنها علومی است که به کار آخرت بیاید؟ آیا علومی که به کار دنیا بیاید مورد توجه اسماعیلیان نبوده است؟ طبیعتاً علوم مفید از منظر اسماعیلیه منحصر به علوم دینی نبود، زیرا طبیعت کار و توجه داعیان و دانشمندان مورد حمایت اسماعیلیان به وضوح نشان‌دهنده مجاز و مفید بودن همه علوم متنوع است. بنابراین از منظر اسماعیلیه علوم عقلی نیز که بخشی از آن برای زندگی دنیوی بشر مفید است، می‌تواند قدرت، جبروت و زیبایی خالق مطلق را نیز به نمایش بگذارد و به طور کلی موجبات سعادت اخروی را نیز فراهم آورد. در جای دیگری از این کتاب (المجالس المستنصریه) آمده است: «سبحانک لا علم لنا إلّا ما علمتنا، فهدیه اثبات بعد نفی، فنفوا عن أنفسهم کل العلم إلّا ما علمهم الله إیاه» (همان، ۱۰۶). بنابراین تمامی علوم را خداوند بزرگ به انسان‌ها می‌آموزد و طبیعتاً همه علوم در شاخه‌های مختلف آن‌که هم برای بشر مفید است و هم منتج به شناخت عظمت باریتعالی است، می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. از نظر اسماعیلیه علم و دین تعریفی مشترک دارند و میان آن‌ها هیچ‌گونه ناسازگاری وجود ندارد (ناصرخسرو، وجه دین، ۶۳) و آموختن علم و طاعت‌پذیری نیز مفاهیمی مشترک دارند (همو، جامع الحکمتین، ۱۰۵).

پل واکر با توجه به گستردگی مفهوم علم نزد اسماعیلیه معتقد است:

«در آن حال که مسلمانان متعارف سرچشمه‌های اصول معارف دینی و اعتقادی خود را صرفاً و منحصر در یک کتاب مقدس واحد که قرآن بود، و در آنچه از گفته‌ها و کرده‌های پیامبر که ضبط شده و باقی مانده بود، جستجو می‌کردند و در آن‌ها باز می‌یافتند، اسماعیلیان مجموعه کامل‌تری از اصول را خواهان بودند. برای آنان، آنچه دین و ایمان را توجیه و تبیین می‌کرد بایستی همه چیزهای دیگر را هم تبیین کند. به عقیده آنان، واقعیت عقلانی برینی که قرآن منعکس می‌سازد، می‌بایست در بر دارنده حقیقتی چنان شامل و فراگیر باشد که همه چیزها و همه شاخه‌های دانش متعلق بدان و در تحت آن باشد. در این کل، شریعت مُنَزَل، تنها عنصر کوچکی است که تنها انسان‌ها و جامعه انسانی را شامل می‌شود. حال آن‌که ارزشی متعالی که این شریعت منعکس می‌سازد باید مربوط به طبقه وسیع‌تری از موجودات باشد» (واکر، ابویعقوب سجستانی؛

متفکر و داعی اسماعیلی، ۴۹-۴۸).

اسماعیلیان نمی‌توانند بپذیرند که علم و تراکم شگفت‌انگیزی از دانش که جوامع انسانی درباره آنچه در جهان است اندوخته‌اند به وسیله خود انسان‌ها و بدون استعانت خداوند فراهم آمده باشد. به اعتقاد آنان این خداوند است که به راه‌ها و روش‌های مختلف وحی، به آدمیان تعلیم داده است که چگونه این کار را انجام دهند. اسماعیلیان اصرار می‌ورزیدند که علم به حقیقت به تمامی در شخص امام به ودیعه گذاشته شده است، و معتزله ابرام می‌ورزیدند که علم به حقیقت از عقل سلیم نشأت می‌گیرد که جزئی از عقل و خرد آدمی است، و لذا همه بدان دسترسی دارند. هدف اسماعیلیان، ترکیب کامل همه دانش، همه و هر یک از علم‌ها و شیوه استدلال صوری آن در یک حقیقت معتبر جهانی مشترک بود، حقیقتی که، درواقع، معادل و برابر با واقعیت دینی جاری از منابع الهی است (کرمانی، راحه العقل، ۱۴۳ به بعد). در نیمه دوم قرن سوم، یعنی هنگامی که انتقال علوم بیگانه، یعنی علوم یونانی، مفهوم و تصویری جدید از حقیقت کلی و جهانی بر دانش مسلمانان افزود، مؤلفان اسماعیلی آمادگی پذیرش و سازواری با آن را داشتند. آنان مشتاقانه علم یونانی را پذیرا شدند، آن را مطالعه کردند، در آن استادی یافتند، و آن را جزئی از دانش خود ساختند، چنان‌که گویی از آغاز بدان‌ها تعلق داشته است. این در حالی بود که مسلمانان دیگر، نخست عقل‌گرایی و سپس علوم فلسفی را تهدیدی برای خویش احساس می‌کردند، نویسندگان اسماعیلی به آسانی این هر دو را به کار گرفتند، و اعلام داشتند که وحی دینی تنها منعکس‌کننده قلمرو جداگانه‌ای از دانش نیست، بلکه منعکس‌کننده کل دانش، دانش همه چیزها و موجودات است (ناصرخسرو، وجه دین، ۶۳؛ همو، زادالمسافرین، ۴۶۹؛ کرمانی، راحه العقل، ۱۹۵ به بعد). در کتاب «العالم و الغلام» از ابن حوشب منصورالیمین، از کیفیت و ماهیت علم مورد نظر اسماعیلیان تا حدودی پرده بر می‌دارد؛ دانش یعنی زندگی؛ دانش آموختن یعنی زنده شدن از مرگ جهل و نادانی؛ دانش، امانتی است که خداوند به انسان سپرده است، و انسان نباید از روی خودخواهی آن را فقط برای خود بخواهد و برای خود نگهدارد، بلکه باید آن را به دیگران منتقل سازد. تعلیم و تعلم یک وظیفه و مأموریت الهی است. انسانی که از طریق آموختن، از نظر روحی رستاخیز یافته و به

علم زنده شده است، وظیفه دارد که همسایه‌اش را نیز از مردگی جهل به زندگی باز آرد. داستان عالم و غلام (معلم و شاگرد) به خوبی احترام و اهمیتی را که اسماعیلیان، از همان آغاز دعوت، برای علم و تعلیم قائل بوده‌اند نشان می‌دهد؛ در حقیقت در کیش اسماعیلی، دین و دانش از یکدیگر جدا نیستند (ابن حوشب، ۶۹). همین پیوستگی دین و دانش و همسو بودن این دو با هم در پیشبرد فضای علمی و آموزشی قلمرو فاطمیان به ویژه مصر نقشی بسزا ایفا کرد. داعیان همچنان که مذهب اسماعیلی را منتشر می‌کردند، خردهای خاموش را برای فراگیری علومی که با عقل و تفکر سر و کار داشتند، آماده می‌کردند.

اندیشه‌ای که سجستانی به عنوان کلید اصلی تفکر معرفی می‌کند، مفهوم و تصویری است که وی از «سرچشمه» دارد و حتی یکی از کتاب‌های خود را بدین نام یعنی «الینایع» (سرچشمه‌ها) تألیف کرده است. سرچشمه‌ها منابعی هستند که از آن‌ها دانش فیضان می‌کند و بر جامعه انسانی و افراد آن فرو می‌ریزد. از نظر وی، خداوند به خواهش‌ها و خواست‌های آنی پاسخ نمی‌دهد، زیرا وی از پیش ساختار موجودی را، حدودی ربانی که نظم و نسق عالم با آن است، برقرار ساخته است. این ساختار از پیش موجود است که باید پرسش‌ها و مشکلات افراد را پاسخگو باشد؛ سرچشمه و منبع همه دانش‌ها و علوم، چه علوم الهی و چه غیر آن، در این ساختار است. اگر چنین نمی‌بود، جهان نظم‌ی نمی‌داشت و دریافتنی نبود، بلکه بی‌شکلی و آشوب محض بود. به این ترتیب، اصل‌های یقین، اثرات مبهم خیال و وهم نیست، بلکه واقعیات صُلب قواعد و قوانین علمی است (سجستانی، الینایع، ۱۴۰). چهار سرچشمه حقیقت یا دانش مورد نظر سجستانی که مورد پذیرش اسماعیلیان نیز بود، عبارت بودند از؛ عقل، نفس، پیامبر ناطق، وصی او. از این چهار سرچشمه، عقل حتی برای نوافلاطونیان که آن را به عنوان یک اصل فلسفی پذیرفته بودند، مجردترین و انتزاعی‌ترین مفاهیم بود. در زبان اصطلاحی دقیق اسماعیلیان، عقل بیشتر «سابق» خوانده می‌شود، و این اصطلاح بیشتر تقدّم مرتبه آن را نشان می‌دهد، نه چیستی آن را. نفس نیز مانند عقل نامی دارد که هم القا می‌کند که چیست، و هم ممکن است با مفاهیم دیگر نفس مشتبه شود؛ نفس همچنین «تالی» خوانده می‌شود تا ارتباط نزدیک آن را با عقل به عنوان سابق معلوم

گرداند. پیامبر سخنگو که ترجمه ناطق عربی است، به پیامبری اطلاق می‌شود که وحی الهی را به صورت شفاهی، نه به صورت کتبی، بیان می‌کند. نقش اخیر، در نظام اصل‌ها، رسماً بر عهده وصی ناطق یا اساس است. اوست که مسئولیت به وجود آوردن یک تعلیم تبیینی را برای توضیح شریعت مکتوب بر عهده دارد. این چهار اصل هم مبانی دین و هم مبانی علم را تشکیل می‌دهد (همو، ۱۳۵).

اصطلاح دیگری که در ادبیات علمی فاطمیان به کار برده می‌شد «علوم آل بیت» بود که یکی از سیاست‌های علمی فاطمیان در برنامه‌های درسی الأزهر بود که شامل؛ علم لغت، طب، ریاضیات، منطق و فلسفه و... می‌شد (عنان، ۵۵). توجه به علوم «آل بیت» در مراکز علمی و آموزشی دوره فاطمیان مجدداً به پیوستگی و همسو بودن علم و دین در نزد اسماعیلیه تأکید می‌ورزد. نامیدن علوم نظیر طب، ریاضیات و فلسفه و... به عنوان علوم «آل بیت»، به نوعی تغییر خاستگاه یونانی آن به خاستگاه مذهبی در نزد اسماعیلیان می‌تواند باشد. این مسأله حساسیت جامعه آن روزگار را در نگرش مذهبی (و نه بیگانه) به جهان و از جمله علوم مختلف نشان می‌دهد.

پیوند علم و شریعت در مذهب اسماعیلیه

جایگاه علم در نزد شیعیان (به معنای اعم آن) بسیار بالا بود. چنان‌که از نظر آنان یکی از صفات لازم امام اعلیّت او بود. امام به عنوان جانشین پیامبر و رهبر جامعه می‌بایست پاسخگوی مسائلی باشد که برای مؤمنان ممکن بود در هر زمانی پیدا شود. مطابق روایت مشهور نبوی، امام نخست شیعیان همچون درّی (باب) بر شهر دانش پیامبر ﷺ بود (أنا مدینه العلم و علی بابها). دانش پیامبر نیز پس از علی بن ابیطالب علیه السلام به صورت موروثی در فرزندان خاص او که همان امامان شیعه باشند، ادامه یافت. از نظر فاطمیان امام قرآن ناطق و تنها مرجع تأویل اصول و احکام شریعت بود و مؤمنان می‌بایست از طریق امام و از راه تعلیم او خدا را بشناسند. امامی که در هر روزگاری وجود داشت. وظیفه مؤمنان شناختن وی بود و اگر کسی می‌مرد پیش از آن‌که امام زمان خود را بشناسد، بنا بر یک روایت شیعی همانند کسی بود که در جهالت درگذشته باشد و جای جاهل البته در جهنم قرار داشت. پس تنها راه رستگاری، دستیابی به امام بود تا از طریق علم او فرد به شناخت خدا و رستگاری

برسد.^۱ بدین ترتیب علم برابر بود با دانش دینی و یگانه راه دستیابی به آن نیز شخص امام بود (قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ۱۴۷؛ الشیرازی، ۲۹). از نظر اسماعیلیه علم و دانشی که پیامبران در اختیار انسان‌ها می‌گذارند معارف دینی یا شریعت است؛ از همین رو در این مذهب قبول شریعت و دین (دین حق = دین اسماعیلی) با آموختن علم و معرفت برابر است (ناصرخسرو، زادالمسافرین، ۴۰۲). با این تفکر، اسماعیلیان به جمع دین و فلسفه پرداخته‌اند؛ به طوری که ناصرخسرو در جامع‌الحکمتین می‌نویسد: «علم دین حق را - که آن از نتایج روح القدس است - با علم آفرینش - که آن از علایق فلسفه است - جمع توانست کردن، از بهر آن‌که فیلسوف مر این علم‌القبا را به منزلت ستوران انگاشت، و دین اسلام را از جهل ایشان خوار گرفت، و این علم‌القبا مر فیلسوف را کافر گفتند، تا نه دین حق ماند بدین زمین و نه فلسفه» (همو، جامع‌الحکمتین، ۱۶).

بنابراین از نظر اسماعیلیه عقل و دین تعریف مشترکی دارند و میان آن‌ها هیچ‌گونه ناسازگاری وجود ندارد. آموختن علم و طاعت‌پذیری نیز مفاهیمی مشترک دارند (همو، وجه دین، ۶۳)؛ و پیامبران نیز از راه عقل انسان‌ها را راهنمایی می‌کنند (مسکوب، ۱۴۹). اگر انسان آن دانش و معارف را کسب کند، هم عالم (عقل) گشته و هم طاعت خدا را به جا آورده‌است (ناصرخسرو، جامع‌الحکمتین، ۱۰۵) و عقل، نقشی دینی دارد و هر راهی که از عالم حسی به عالم علوی می‌گذرد از گذرگاه دین امکان‌پذیر است (مسکوب، ۱۳۹).

انتقال علم به مؤمنان از طریق سلسله‌مراتب دعوت انجام می‌شد. در این سلسله‌مراتب هر فردی به فراخور خود از علم بهره‌ای داشت و بنا بر اجازه‌ای که از مافوق دریافت می‌کرد، بخشی از علم خود را در اختیار مراتب پایین‌تر قرار می‌داد. فاطمیان که موفق شدند نمونه عینی برای حکومت شیعی اسماعیلی فراهم آورند، می‌بایست به طور عملی نیز برای تعلیم و تعلم طرحی می‌اندیشیدند. پس همان‌گونه که معتقد بودند شریعت دارای ظاهر و باطنی بود، تعلیم را نیز بر همین دو نوع استوار

۱. «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیه و جاهل فی النار»، برای نمونه رک: المؤید فی الدین، المجالس المؤیدیه، ۱ / ۱۱۹

ساختند. تعلیم علوم ظاهری و تعلیم معانی باطنی. نخستین شامل همگان می‌شد؛ اسماعیلی و غیر اسماعیلی. اما علم دوم که حکمت خوانده می‌شد فقط به اسماعیلیان اختصاص داشت و فضل تعلیم آن مساوی با نماز به شمار می‌رفت (قاضی نعمان، مجالس و المسایرات، ۲۲۴).

کمتر حکومتی همچون فاطمیان، یکی از وجوه مشروعیت خود را بر تفسیری خاص از جهان بنا نهاده است. این تلقی خاص مستلزم ذهن جستجوگر و استدلالی و فلسفی داعیان و پیروان اسماعیلی بود. بنابراین «علم» و «علم‌آموزی» جایگاه ویژه‌ای در اعتبار بخشی مذهب اسماعیلیه یافت.^۱ «فاطمیان از ابتدای حکومت در مصر، همزمان با تثبیت قدرت، به فعالیت‌های علمی و فرهنگی پرداختند؛ زیرا افزون بر این که یکی از پایه‌های اساسی استمرار قدرت و اقتدار، علم و تقویت فرهنگ عمومی با رویکردی عالمانه است، برای جلوگیری از انفعال در برابر دو رقیب سیاسی و علمی (بنی عباس و آل‌بویه) باید استقلال علمی و متکی به فرهنگ غنی بومی خویش را تقویت می‌کردند» (جان‌احمدی، ۲۵). سجستانی در قسمت مهمی از کتاب «المقالید» موضوع دروازه‌های بهشت را پیش می‌کشد و به بررسی این اندیشه که بهشت دقیقاً هشت دروازه دارد می‌پردازد. هشت دروازه، در نگاه سجستانی این‌گونه تبیین شده است: دروازه نخست، شناخت بدن جسمانی است که می‌توان آن را علم طب خواند؛ دوم، شناخت دنیای مرکبات است؛ سوم، شناخت احکامی است که برای جسم ضروری است. چهارم، شناخت کتاب‌های آسمانی است که بر پیامبران پیشین نازل شده است. پنجم، شناخت قوانین و تعلیماتی که از سوی کسانی که حجت پیامبری دارند صادر شده است. ششم، شناخت شریعی است که برای ملت‌های گذشته الزامی بوده است، و این چنان‌که پیداست، لازمه‌اش بررسی تاریخ است. هفتم، شناخت جهان روحانی و نوع حدودی است که در آن وجود دارد. دروازه هشتم، شناخت وحدانیت و یکتایی محض خداوند است به روش نفی و سلب همه صفات و محدودیت‌ها از او. در نظر سجستانی،

۱. برای آشنایی با عقاید نوافلاطونی اسماعیلیان که شبیه نظریات علمی دانشمندان آن زمان بود رک به: کرمانی، راحه العقل، ۶۷-۵۹؛ ۱۱۵-۱۰۸؛ ۲۰۲-۱۹۵؛ همو، تحفه المستجیبین، ۱۴۷؛ ناصر خسرو، جامع الحکمتین، ۹۴-۹۰؛ ۲۲۰-۲۱۸؛ همو، زاد المسافین، ۵۶-۵۴ و ۶۴.

رستگاری، یک فضیلت و کمال فکری و عقلی و پاداش دانش است و مرتبه هر فرد در زندگی به میزان سهم او از هستی عقلانی بستگی دارد و این نسبت به مقدار دانشی که شخص کسب کرده محاسبه می‌شود. تن و دنیای مبتنی بر ادراکات حس، سدّ راه و به تعویق افکننده تحصیل این هستی عقلانی است. سجستانی برای اثبات آن که بهشت در بر دارنده همه دانش است، دروازه‌های آن را، یک‌به‌یک، نماد مقولات مختلف تحصیل قرار می‌دهد. مقصود وی آن است که برنامه‌ای طرح‌ریزی کند و بر آن تأکید نهد که دخول در بهشت و سرزمین سعادت ابدی متکی و وابسته به کسب هر چه بیشتر دانش‌ها و علوم مختلف به تعداد ممکن و تا سر حدّ امکان است. مقام نفس در بهشت، وابسته به درجه دانشی است که دارد؛ داشتن دانش بیش‌تر و وسیع‌تر، معنایش رسیدن به مرتبه رفیع‌تر است؛ همچنان که دانش کم‌تر و مقام پایین‌تر را اقتضا می‌کند (سجستانی، المقالید الملکوتیه، ۱۲۱). حکایتی در «المقالید» سجستانی هست که نشان می‌دهد کسب علم و دانش در سرای آخرت و دنیای برزخ تا چه اندازه می‌تواند انسان را از مهلکه عذاب نجات دهد:

«از قول گروهی از دانایان خواجه شهید ابوالحسن نخشی رضی الله عنه اندرین معنی (: برزخ) آن است که سرّ زبرین از آن نور باریک است و به نفس کل پیوسته است، و سرّ فرودینش کثیف و ستر است و اندر فلک پیوسته است. و هر نفسی که علمی از علم‌ها بیاموزد آن علم مر او را دست باز ندارد که نیست شود، بلکه او را باقی کند» (همان، ۴۳).^۱

از منظر اسماعیلیان، اهل حقایق از همه غذاهایی که عقل و علم بدان‌ها ارزانی می‌دارد تغذیه می‌کنند؛ آن‌ها به یک غذا اکتفا نمی‌کنند و اغذیه دیگر را کنار نمی‌زنند. آن‌ها از کلّ پهنه دانش کمک می‌گیرند و از سراسر مزارع و بستان‌های آن میوه می‌چینند و، پیوسته، در همان حال که پیش می‌روند چیزهای بیشتری یاد می‌گیرند. غذای آن‌ها تا سر حدّ امکان متنوع و گوناگون است. بر خلاف بسیاری از عقاید مذهبی زمانه فاطمیان

۱. عقاید اسماعیلیه با اندیشه‌های فلسفی نیز در هم آمیخته بود. به عنوان مثال یکی از موارد اختلاف اسماعیلیان را با شیعه اثنی عشری در مسأله امامت این می‌دانند که اسماعیلیان بر خلاف امامیه مباحث فلسفی را به حوزه بحث امامت کشیدند؛ نک به: نیشابوری، اثبات الإمامه، ۱۳.

که از آموزش و انتشار برخی علوم عقلی نظیر فلسفه ممانعت و حتی معارضه می‌کردند، فاطمیان فراگیری و انتشار علوم مختلف و متنوع از جمله علوم عقلی را مجاز بلکه واجب می‌شمردند.

امامان اسماعیلی و علوم

امام در سلسله مراتب دستگاه دعوت فاطمی پس از ناطق و اساس، سومین مقام را داراست. امام و دو مرتبه بالاتر از او (ناطق و اساس) به لحاظ ویژگی‌های ذاتی، یک انسان عادی به شمار نمی‌آمدند (قاضی نعمان، آداب الاتباع الاثمه، ۱۵). درست‌ترین دیدگاه نزد اسماعیلیه نسبت به هستی و کائنات، نگرشی بود که پیروان این مذهب از امامان هم‌عصر خود أخذ می‌کردند. از نظر فاطمیان، امام و رهبر را نمی‌توان عزل و خلع کرد. او مصون از خطا، دارای دانش فوق‌بشری، خلیفه و کارگزار خدا، نایب و کارگزار منجی نهایی، راه رسیدن به خدا و پیوند میان خدا و مردم است. چنان‌که به تعبیر یکی از شاعران «او از اسرار الهی آگاه است بی‌آنکه تعلیم دیده باشد» (کرون، ۳۵۰). از نظر اسماعیلیان، فقط امام معنای نهایی و حقیقی هر چیز را می‌دانست. بدون او هیچ‌کس راهی به باطن ندارد، هر چند تبیین و توضیح اسماعیلیان در باب معنای باطنی با فلسفه نزدیکی و همانندی داشت، اما آنان هرگز نمی‌پذیرفتند که کسی بتواند به تنهایی و صرفاً با اتکا به عقل و منطق به حقیقت غایی دست یابد. انسان هیچ حکمت و فضیلتی ندارد به جز آنچه که از امام دریافت کند (همان، ۳۶۰). در واقع «پیوسته امامت چرخ زیرین تمامی تأویلات و فلسفه آن بوده است» (غالب، ۹۸).

امام اسماعیلی سرچشمه زنده همه علوم است که به کار تعلیم می‌پردازد. امام مرجعیت خود را از پیامبر و وصی او به دست می‌آورد، و مرجعیت آن‌ها نیز از قلمرو بالاتر نفس، از عالم فرشتگان که ناقل علم الهی به پایین هستند، نشأت می‌گیرد. علمی که یک انسان فانی عادی بدان نیاز دارد، تا حدی، آن چیزی است که ما اینک به صورت خاص از آن به دین تعبیر می‌کنیم. این علم الزاماً تعلیم امام حی حاضر را نیز که یگانه کسی است که بر نوشته‌ها و تعالیم گذشته مهر تأیید و اعتبار می‌زند شامل می‌شود (واکر، حمیدالدین کرمانی، ۹۴). امامان در واقع ایجاد کننده معرفتند و پیام‌های آن‌ها حکمت و فلسفه عقلی است (علی بن محمد بن ولید، ۱۰۳-۱۰۱). اسماعیلیان

تفسیر و بیان ظاهر و تنزیل قرآن را وظیفه پیامبر (ص)، اما تأویل و ارشاد به باطن آن را از وظایف امام وصی و جانشین او می‌دانند (قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۱۹؛ سجستانی، الافتخار، ۷۱؛ ادریس، ۱۸۶ و ۲۷۳).

پیامبران دارای یک قسم علم هستند که کرمانی آن را «علم تأییدی» می‌خواند، یعنی علمی که از طریق الهام به دست آمده است و در مقابل آن، علم دیگری هست که وی آن را «علم تعلیمی» می‌نامد، یعنی دانشی که از راه تعلیم حاصل شده است (راحه العقل، ۱۶۹). مثال خوبی از علم پیامبران، توانایی آن‌ها در درک نظم، ترتیب و حرکات دراز مدت افلاک سماوی است. علم نجوم از این منظر، علمی پیامبرانه است بدان معنا که پیامبران آورنده آن برای انسان‌ها هستند؛ تنها آن‌ها می‌توانند علم نجوم را توضیح و تبیین کنند، اگرچه اکنون اشخاص دیگری به تعلیم آن اشتغال دارند (همان، ۱۸۶). دومین جنبه چنین علمی آن است که پیامبر می‌داند چگونه با ابداع طریقه‌ای برای انسان‌های معمولی آن‌ها را قادر سازد که آنچه را نمی‌توانند با چشم به وضوح ببینند و بفهمند، به تصور درآورند. توجه عمده و جدی‌تر پیامبر معطوف به این است که چگونه مدل یا نمونه مؤثری از بهشت و دوزخ بسازد، و این چنان است که کسی بخواهد در ژهدان مادر به چنین نشان دهد که دنیایی که بدان قدم خواهد گذاشت، چگونه جایی است (همان، ۷۶-۳۷۵).

دعوت اسماعیلی و علوم

در کیش اسماعیلیه، امانتی که داعیان و امامان به پیروان و نوکیشان خود می‌دهند، علم است و نوکیش وظیفه دارد که آن را به دیگری بسپارد و منتقل کند. تعلیم و تعلم، جوهر و اساس دعوت اسماعیلی است، و داعی پس از امام شخصیت اصلی و قطب جامعه اسماعیلی محسوب می‌شود. اسماعیلیان مسلک خویش را «دعوت الحق» یا به طور خلاصه «دعوت» می‌نامیدند (هالم، ۸). امامان، از طریق داعیان خود، علم و حکمت را در همه جا انتشار می‌دهند؛ داعیان مبلغانی هستند که مردم را به پیروی از امام حقیقی دعوت می‌کنند و به افرادی که دعوت آن‌ها را اجابت می‌کنند، حکمت تعلیم می‌دهند.^۱ در هم آمیختگی مبانی دینی با مسائل فلسفی و ارائه پاره‌ای از دیدگاه‌های

۱. به عنوان مثال المؤید فی الدین شیرازی که یکی از داعیان اسماعیلی بود مهمترین کتابش تحت عنوان المجالس

فلسفی به عنوان معارف دینی، نظیر عقول عشره و افلاک هفتگانه و صادر اول، موجب پیچیده‌تر شدن عقاید آنها شده است. در واقع می‌توان نهضت اسماعیلیه را نهضتی فلسفی و دینی نامید. جمع بین دین و فلسفه یکی از روش‌های داعیان اسماعیلی بود (ناصرخسرو، جامع الحکمتین، ۱۶). صرف نظر از علم به موضوعات و مسائل دینی-همچون قرآن، تفسیر قرآن، احادیث نبوی و قصص انبیاء و تأویل اسماعیلی این نوشته‌ها- از داعی انتظار می‌رود که تقریباً علمی جامع و دائره‌المعارف گونه داشته باشد: منطق، فلسفه، تاریخ و جغرافیا به‌طور یکسان باید از جمله کمالات او باشد تا بتواند در میان دانشمندان و علمای دیگر به هر بحثی پردازد، و به هر حجتی پاسخ گوید و در هر زمینه‌ای از فضل و دانش شکست‌ناپذیر باشد. داعی اسماعیلی معلوماتش محدود به مسائل و علوم اسلامی نظیر فقه، حدیث، تفسیر و تأویل نبود بلکه سعی در شناخت اصول مذاهب گذشته همچون یهودیت، مسیحیت و زردشتیگری داشت (تامر، تاریخ الاسماعیلیه، ۱۸۴/۲). داعی آشکارا تشویق می‌شد که با اشخاص برجسته و بزرگان شهر و کشور خود، و نیز گزیدگان سیاسی و فکری آن، به‌ویژه گروه اخیر تماس داشته باشد. در بحث و گفت‌وگو با علما و دانشمندان غیر اسماعیلی وارد شود، زیرا در این مباحثات علم و دانش داعی صیقل می‌خورد و پیشرفت می‌کرد. حتی اگر بالفطره مردی هوشمند بود، این کار او را هوشمندتر می‌کرد و از آن مهم‌تر، از این طریق در فنّ مناظره و مجادله مهارت می‌یافت. داشتن عطش برای علم و دانش یک فضیلت است: نادان و جاهل نباید از پرسیدن و سؤال کردن شرم داشته باشد و حتی انسان دانا، وقتی از چیزی غافل مانده است، باید بدان اعتراف کند. باری، برای داعی بهتر آن است که پیش از درگیر شدن در مباحثه با دانشمندان مذاهب مختلف، آغاز علم و دانش ببندوزد، و در فنّ مناظره و مجادله تعلیم کامل ببیند و مهارت پیدا کند. زیرا اگر داعی در مباحثه یا مناظره‌ای عمومی شکست یابد یا ثابت شود که استنتاجات منطقی او غلط و نادرست است و از آوردن دلیل و برهان بازماند اعتبار و حیثیت داعی از بین می‌رود و امکان موفقیت و پیروزی دعوت کاهش می‌یابد (هالم، ۸۵-۸۴). داعیان به‌ندرت در میان مردم ظاهر می‌شدند؛ بیش‌تر ترجیح می‌دادند که با اشخاص معینی که

المؤیدیه شامل هشتصد مجلس از مجالس دعوت است که خود وی آن را تدریس کرده است.

خود برمی‌گزیدند به گفت‌وگو پردازند و سعی می‌کردند تا کنجکاوی آن‌ها را درباره تعالیم سرّی برانگیزند. قبل از آن‌که شخص به کیش اسماعیلی درآید از او بر پوشیده داشتن اسرار، میثاق گرفته می‌شد. همین که مستجیب با قبول میثاق و خوردن سوگند بر ذمه خویش می‌گرفت که این امور را رعایت کند، داعی حقایق حکمت اسماعیلی را مرحله به مرحله، بر او القا و تعلیم می‌کرد. زیرا اگر یکباره این کار را می‌کرد ممکن بود از ظرفیت ذهنی نوکیش فراتر باشد، و از درک و دریافت آن باز ماند. داعی در این امور به شاگردش می‌گفت: «تو را آزمون می‌کنیم. زیرا تو مبتدی هستی و مبتدی مانند کودک است: تو نخست به کودک شیر می‌دهی، و تنها وقتی بزرگ‌تر شد غذاهای مقوی‌تر و سفت‌تر به او می‌خورانی» (همان، ۲۶).

داعی در خانه خود برای مستجیبان (گرویدگان به دعوت) جلسات منظم تشکیل می‌داد و این وظیفه‌ای بود که نیاز به تبخّر و مهارت‌های آموزشی و تربیتی داشت. وی می‌بایست دروس و تقریرات خود را درخور ظرفیت و هوش و استعداد مستمعان ترتیب دهد. تعداد درس و تعلیم، به دقت، مطابق ظرفیت و هوش و استعداد و توانایی شاگرد تنظیم و محاسبه می‌شد؛ درست همان‌گونه که به طفل نوزاد در ابتدا غذای زیاد نمی‌خوراند تا زنده بماند. داعی باید به همه پرسش‌های مستجیبان پاسخ گوید، اما این نیز باید مطابق با درجه فهم و دریافت پرسش‌کننده باشد و از سطح فهم و هوش و قدرت دریافت او نه فراتر و نه کم‌تر باشد، زیرا هر مؤمنی حق دارد که از همه حقیقت آگاهی یابد. داعی که خود امانتدار مفاهیمی است که در قرآن از آن یاد شده‌است، وظیفه دارد آن را تماما و کاملاً، به شاگردانش بسپارد، و نباید کوچکترین جزئی از آن را بازگیرد، زیرا چنین کاری خیانت در امانت است (همان، ۸۶-۸۵). داعی باید مراتب و مدارج اهل علم را بازشناسد، و از آن‌ها قدردانی کند و به آن‌ها احترام بگذارد. باید به جامه ژنده و ساده آنها، به چشم حقارت ننگرد، زیرا نفوس مردان علم منبع‌تر و پرغروتر از آن است که متحمل توهین و بی‌اعتنایی شود. هر کس آنها را تحقیر کند در حقیقت خویشان را تحقیر کرده است. وقتی مردم ببینند که دانش و دانشمندان عزیز و محترمند آنها نیز مشتاق و آرزومند دانش می‌شوند و به تحصیل علم روی می‌آورند. داعی باید نظارت دائمی بر زیر دستان خود داشته باشد. بایستی در مقامی باشد که

بتواند پیوسته سفر کند و منظم قلمرو دعوت خود را بازرسی کند. چیزی که برای داعیان، صرف‌نظر از مقام و مرتبه آنان، اهمیت فوق‌العاده داشت، دانستن زبان محلی بود. وقتی داعی مجبور بود که در میان فرقه‌ای یا حتی در یک محیط غیراسلامی مانند هند به کار دعوت پردازد، می‌بایست دانش و اطلاع کامل از مذهب و دین محل می‌داشت، تا به این طریق بتواند مساعی تبلیغی خود را با ویژگی‌ها و مقتضیات محیط و اوضاع و احوال محلی سازگاری دهد (همان، ۸۴). کار و وظیفه مأذونان و به ویژه مکاسران^۱ آن است که روی کسانی که مذهب متفاوتی دارند کار کنند و با آن‌ها به مباحثه بنشینند تا جایی که از آوردن دلیل و برهان باز مانند. به این ترتیب مذهب پیشین آنها را شکسته و در سرشان فضایی پاک پدید آید. در این صورت می‌توان پیام جدید دعوت را در ذهن پاک و صاف آن‌ها نقش زد. اما مکاسر فقط کار مقدماتی را انجام می‌دهد. این کار داعی است که چون شاگرد آماده شد، پس از سه روز روزه، او را به کیش اسماعیلی تشرّف دهد و عهد و میثاق نسبت به امامی که در قاهره حکم می‌راند از او بگیرد، و او را به کتمان سِرّ سوگند دهد (هالم، ۸۵). در واقع داعیان نمی‌خواستند فیلسوف شوند، اما با استفاده از استدلال‌های عقلی و تحقیقات مستدل عقلانی در علم، در مشغله‌های فکری خود، خواه و ناخواه به فلسفه گرایش یافتند.

از منظر تاریخی حکومت فاطمیان همواره از فعالیت علمای علوم عقلی در مراکز علمی و آموزشی خود حمایت می‌کردند. دانش‌دوستی خلفا و وزرای فاطمی^۲ موجب جذب عالمان علوم مختلف به قاهره شده است. فراهم کردن بسترهای

۱. در سازمان دعوت فاطمیان هر جزیره تحت نظر و ریاست یک داعی عالی رتبه به نام حجت قرار داشت. حجت را تعدادی از داعیان متابع او دستیاری و کمک می‌کردند، از جمله داعی البلاغ که ظاهراً رابط پایگاه دعوت در هر جزیره و پایگاه مرکزی دعوت در پایتخت فاطمی بود، داعی مطلق و داعی محدود (محصور). هر یک از این داعیان نیز دستیارانی داشتند که به طور کلی مأذون خوانده می‌شدند. پایین‌ترین مرتبه رسمی در این سلسله مراتب مأذون مکاسر بود که با حذف مأذون، فقط مکاسر خوانده می‌شد؛ وظیفه اصلی مکاسر آن بود که نوکیشان یا گروندگان بالقوه آتی را جلب و وابستگی‌های آنها را به مذاهب قبلی قطع کند (مقاله «باب»، دفتر، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۲۹).

۲. علم دوستی و حمایت خلفا و وزرای فاطمی از عالمان در منابع گوناگون مربوط به عصر فاطمیان آمده است (نک. ابن ابی أصیبعه، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ۲/۵۴۹؛ فقطی، ۲۶۸؛ ابن الدوادری، ۶/۲۵۷؛ ابن تغری بردی، ۴/۱۷۸؛ مقریزی، ۲/۱۱۹).

مناسب^۱ برای فعالیت‌های علوم عقلی دانشمندان در قاهره یکی دیگر از جلوه‌های دانش‌دوستی و عقل‌گرایی خلفا و وزرای فاطمی است. ظهور اندیشمندان علوم عقلی نظیر ابن هیثم (ابن ابی اصیبعه، ۹۰/۲)، ابن یونس (ابن خلکان، ۳۷۵/۱)، حمیدالدین کرمانی، أحمد بن محمد حاسب (همان، ۲۹۹/۱ و ۳۴۱/۱)، مؤید فی الدین شیرازی، ابن عین زربی (ابن ابی اصیبعه، ۵۷۰)، مظفر بن معرف (همان، ۵۷۱)، رشید الدین احمد بن قاضی، ابن ابی صلت (سیوطی، ۵۳۹/۱) و نظایر اینها در چنین بسترهایی نشان‌دهنده جایگاه مطلوب علوم گوناگون در مصر دوره فاطمی است.

نتیجه‌گیری

اسماعیلیه بر خلاف بسیاری از دیگر مذاهب اسلامی، فراگیری علم و دانش و آموختن حکمت و علم سایر ادیان و ملل را از جمله واجبات می‌دانست. این مسأله یکی از وجوه تمایز اسماعیلیان با سایر مذاهب اسلامی است. نگاه هستی‌شناسانه اسماعیلیان مستلزم نگاهی جامع و علمی بود که نظریه‌پردازان آنها همواره سعی در رعایت جامعیت و علمی بودن آن داشتند. لازمه این نظریه آن بود که داعیان اسماعیلی نیز به آموختن علوم، عقاید ادیان و مذاهب و زبان‌های مختلف روی آورند. امامان اسماعیلی به عنوان سرچشمه‌های علوم و سازمان دعوت به عنوان سیستم انتقال علوم از این سرچشمه‌ها به مستجیبان و اسماعیلیان و داعیان به عنوان عناصر کلیدی این سیستم نقش بسزایی در توسعه علوم گوناگون در میان اسماعیلیان داشتند. طبیعی است که آمیختگی عقاید اسماعیلی با علوم گوناگون موجب جذب عالمان و توسعه نظریات علمی در حوزه‌های مختلف می‌شد. همچنین علاقه خلفای فاطمی، به عنوان امامان اسماعیلی، به علوم مختلف بر این عرصه تأثیرگذار بود. همه این موارد زمینه‌ساز رشد و شکوفایی علوم گوناگون در دوره فاطمیان مصر شد و عالمان همسو با عقاید اسماعیلیان یا علاقه‌مند از بهره‌مندی مواهب ایشان را به سرزمین مصر کشاند. بی‌تردید مؤسسات علمی مانند الازهر، دارالعلم، مجالس الحکمه و کتابخانه‌ها از جمله نشانه‌های رونق علمی در این دوره‌اند.

۱. تأسیس دارالعلم یکی از این بسترهاست؛ الخطط، المقریزی، ۱/۴۵۹؛ مجالس الحکمه نیز یکی دیگر از این بسترهاست (همان، ۴۶۰؛ همچنین نک به: قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ۴۸۷).

منابع

- ابن أبی أصیبعه، موفق الدین أبو العباس أحمد بن القاسم الخزرجی، عیون الأنبیاء فی طبقات الأطباء، القاهرة: ۱۳۰۰-۱۲۹۹.
- ابن الدواداری، ابوبکر بن عبدالله، کنز الدّرر و جامع العرر، الدرہ المضیہ فی اخبار الدولہ الفاطمیہ، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاهرہ: المعهد الالماني للآثار، ۱۹۶۱م.
- ابن تغری بردی الأتابکی، جمال الدین ابی المحاسن، النجوم الزاهرہ فی ملوک مصر و القاهرہ، قاهرہ: وزارہ الثقافہ و الإرشاد القومي، ۱۹۳۶م.
- ابن حوشب، جعفر بن منصور الیمن، العالم و الغلام، تصحیح مصطفی غالب، بیروت: بی نا، ۱۴۰۳/۱۹۸۳ق.
- ابن خلکان، أبی العباس احمد بن أبی بکر، وفیات الأعیان و انباء الزمان، بی جا: بولاق، ۱۲۹۹ق.
- ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد، اثبات النبوات، تحقیق عارف تامر، چاپ دوم، بیروت: دارالمشرق، بی تا.
- ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد، الافتخار، تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دار الاندلس، بی تا.
- ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد؛ المقالید الملوکیہ، تحقیق حسین پوناوالا و اسماعیل قربان، تونس: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۳۲ ق.
- ابویعقوب سجستانی، اسحاق بن احمد؛ الینابیع، بیروت: المكتب التجاری، تحقیق مصطفی غالب، ۱۹۶۵م.
- استرویوا، لودمیلا ولادیمیرونا، تاریخ اسماعیلیان در سده های ۵-۷ ه.ق/ ۱۱-۱۳ م، ترجمه دکتر پروین منزوی، چاپ اول، تهران: نشر اشاره، ۱۳۷۱ش.
- تامر، عارف: تاریخ الاسماعیلیه؛ من المغرب إلی المشرق، ط الأولى، لندن: مؤسسه رئیس الکتب و النشر، ۱۹۹۱م.
- جان احمدی، فاطمه، سالاریه، صفورا: «سیاست علمی و فرهنگی فاطمیان در مصر»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش اول، سال سیزدهم، بهار ۱۳۹۱ش.

- ادريس، داعی عمادالدين قرشی: *زهر المعانی*، تحقيق مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس: ۱۹۷۳م.
- دفتری، فرهاد، ذیل «باب»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.
- روزنتال، فرانتس، *دانش پیروزمند*، ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: نشر گسترده، ۱۳۹۲ش.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن محمد بن عثمان، *حسن المحاضرہ فی تاریخ مصر و القاهرہ*، بیروت ریال، ۱۴۱۸ق.
- الشیرازی، المؤید فی الدین؛ *الداعی ثقہ الامام الاسلام، المجالس المستنصریہ*، تحقيق محمد کامل حسین، قاهره: دارالفکر العربی، دون التاريخ.
- عطاءالله، خضر أحمد: *الحیاء الفکریہ فی مصر فی العصر الفاطمی*، الطبعة الأولى، أبوظبی: دارالفکر العربی، بی تا.
- علی بن محمد بن ولید، *تاج العقائد*، تحقيق عارف تامر، بيروت: دارالمشرقيين، ۱۹۸۶م.
- عنان، محمد عبدالله، *الحاکم بامرالله و اسرار الدعوه الفاطمیہ*، قاهره: مؤسسه الخانجی، ۱۸۹۶م.
- غالب، مصطفی: *الحركات الباطنية فی الاسلام*، بيروت: دار الاندلس، ۱۴۱۶ق.
- قاضی نعمان، *آداب الاتباع الاثمه*، تقديم مصطفى غالب، بيروت: دار المكتبة الهلال، ۱۹۸۵م.
- قفطی، جمال الدین علی، *تاریخ الحكماء*، به کوشش یولیوس لیپرت، لایپزیک، ۱۹۰۳م.
- کرمانی، حمیدالدین، *تحفه المستجيبين*، خمس رسائل اسماعیلیه، تحقيق عارف تامر، سلمیه: دار الانصاف، ۱۹۵۶م.
- کرمانی، حمیدالدین، *راحه العقل*، تحقيق محمد کامل حسین و محمد مصطفى غالب، قاهره: دار الفكر العربی، ۱۹۵۲م.
- کرمانی، حمیدالدین؛ *الریاض*، تحقيق عارف تامر، بيروت: دار الشفافه، ۱۹۶۰م.
- کرون، پاتریشیا: *تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام*، ترجمه مسعود جعفری، چاپ اول،



- تهران: سخن، ۱۳۸۹ش.
- مسکوب، شاهرخ؛ چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران: نشر زنده زود، ۱۳۷۱ش.
 - مقریزی، احمد بن علی: *تعاضد الحنفاء بأخبار الائمه الفاطميين الخلفاء*، تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره: وزاره الأوقاف، ۱۹۹۶م.
 - مقریزی، احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، تحقیق خلیل منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
 - منصور الیمین، جعفر: *الفترات و القرانات*، نسخه خطیه بمکتبه الدكتور محمد کامل حسین، ورقه ۲.
 - ناصر خسرو قبادیانی مروزی: *جامع الحکمتین*، به کوشش هنری کرین و محمد معین، تهران: طهوری، ۱۳۶۳ش.
 - ناصر خسرو قبادیانی: *زاد المسافرین*، تصحیح محمد بذل الرحمن، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳ش.
 - ناصر خسرو: *وجه دین*، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴ش.
 - نعمان بن محمد، *تأویل الدعائم*، تحقیق عارف تامر، بیروت: بی‌نا، ۱۴۱۵ق.
 - نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، تحقیق آصف فیضی، قاهره: دار المعارف، ۱۹۶۵م.
 - نعمان، ابن حیون التیمی المغربي (قاضی نعمان)، *المجالس و المسایرات*، ویراسته ح. فقی و دیگران، تونس: بی‌نا، ۱۹۷۸م.
 - نیشابوری، احمد بن ابراهیم: *اثبات الامامه*، تحقیق و تقدیم مصطفی غالب، بیروت: دار الاندلس، ۱۴۱۳ق.
 - واکر، پل. ای: ابویعقوب سجستانی؛ *متفکر و داعی اسماعیلی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۷ش.
 - واکر، پل. ای: حمیدالدین کرمانی؛ *تفکر اسماعیلیه در دوره الحاکم بأمرالله*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۹ش.
 - هالم، هاینس: *فاطمیان و سنت های تعلیمی و علمی آنان*، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۷ش.

